

شهرهای "بوشتو"^(۱) و "بارتوآتا"^(۲) واقع در جنوب ماننا و مغرب همدان با آشوریان پیکار کرده بود.

به رغم آنکه اورارتؤیان در اراضی ماننا با آشوریان جنگیده‌اند لیکن آرگیشتی اول در سالنامه خود، ماننا را مطیع خویش نمی‌خواند و بنظر می‌رسد که اورارتؤیان، از ماننا تنها به عنوان یک پایگاه استفاده می‌کرده‌اند. آرگیشتی اول به نواحی اطراف همدان، دره رود دیاله و گویا به حوالی شهر اورمیه کنونی نیز لشکرکشی‌هایی انجام داده است.

لیکن علی‌رغم این همه، اندکی بعد ماننا کاملاً از اورارتؤ جدا شد و دولت و کشور ماننا در پیکار با آشور و اورارتؤ وحدت داخلی خویش را قوام بیشتری بخشید. حتی در سالهای دهم و یازدهم سلطنت آرگیشتی اول این دولت علیه اورارتؤ لشکرکشی نمود و دولت ماننا در این پیکارها بر وسعت قلمرو خویش افزود.

در سال ۷۵۰ ق.م ساردوری دوم پسر آرگیشتی اول به شهر نامار لشکرکشی نموده و گویا ماننا را مطیع می‌سازد. با آغاز پادشاهی تیگلت پیلسن سوم دولت آشور نیرومندتر می‌گردد، در نتیجه ماننا نیز تقویت می‌شود، زیرا تیگلت پیلسن سوم در ۷۴۴ ق.م علیه اورارتؤ لشکرکشی می‌کند. پیشوای ماننا که به ظن قوی این هنگام "ایرانزو" بود با آشوریان رابطه داشت. ساردوری دوم مجبور به نبرد با پیشوای ماننایی که با اورارتؤ دشمنی ورزیده و با آشوریان رابطه برقرار ساخته بود، می‌گردد. بر اساس نوشته‌های ساردوری دوم وی در این پیکارها قلعه "داربو" در شرق دریاچه وان را تصرف نموده، لیکن این آخرین نفوذ اورارتؤیان به اراضی ماننا بود.

اتحاد ایرانزو با آشوریان

پس از شکست اورارتؤیان از تیگلت پیلسن سوم شاه آشور در ۷۴۳ قبل از میلاد لشکرکشی‌های اورارتؤ علیه ماننا متوقف شد این نیز موجب نیرومندتر و شکوفاتر شدن ماننا گشت. دولت ماننا در رأس اقوام و سرزمینهای میان ناحیه آذربایجان ایران، همدان، قزوین، زنجان و تخت سلیمان قرار گرفت و به دولت رسمی و نیرومند ساکنان این نواحی بدل شد. به احتمال قوی فرمانروای ماننا در این زمان "ایرانزو" بود که در ۷۱۷ ق.م در گذشته است.

بخش‌های شمالی ماننا یعنی نواحی گوئی، مرند و قره داغ در این زمان تا چندی بعد در اشغال دولت اورارتؤ بود. دولت ماننا بخش اساسی سرزمینی را که پس از لشکرکشی اسکندر، ماد آتروپیاتن نامیده شد بعلاوه اراضی میان زنجان، همدان و قزوین را تحت حاکمیت خود متحد

ساخته بود و این نواحی در واقع قلمرو اساسی دولت "ماد" - که چند قرن بعد در همین ناحیه پدید آمد - بود.

در خصوص کلمه «ایرانزو»

درباره ریشه، معنی و اجزای کلمه «ایرانزو» باید گفت که این اسم، کلمه‌ای مرکب است که از دو جزء "ار"، "یانزی" ساخته شده و در نتیجه کثرت استعمال به یک کلمه واحد بدل گشته است. کلمه یانزی به عنوان لقب سلطنتی میان کاسیان بسیار رایج بود. این کلمه در معنی پیشوا و شاه نه تنها در میان کاسیان بلکه در خاک همسایگان آنان، "نامار"، "بیت همیان"، "آلبری" یعنی نواحی جنوب دریاچه ارومیه و نیز ناحیه "خوبوشگی" در جنوب دریاچه وان بکار رفته است. بخش مهمی از نواحی مذکور جزو قلمرو گوتیان و لولویان بود^(۱) بدین ترتیب این کلمه که در میان کاسیان به معنی پیشوا و شاه بکار می‌رفت، نزد گوتیان و لولویان نیز که همسایگان و هم نژادان کاسیان بودند رایج بود.

از دیر هنگام در میان اقوام ترک واژه "ار" (به معنی قهرمان - دلاور) به نشانه احترام به اول اسامی پیشوایان و بزرگان و قهرمانان و پادشاهان افزوده می‌شود. مثلاً "تونقا"^(۲) سردار ترک را "ارتونقا" و حتی برای ادای احترام بیشتر "آلپ ارتونقا" می‌خوانند که کلمه "آلپ" نیز واژه‌ای ترکی به معنی سلحشور و دلاور بود. نیز با افزودن واژه "ار" به اول نام "سلان"، سردار ترک کلمه "ارسان" و با الحاق واژه "آلپ"، نام مرکب "آلپ ارسلان" بوجود آمده است. کلمه "یانزی" نیز که نزد گوتیان و لولویان به معنی "شاه" بکار می‌رفت با افزودن "ار" بر سر آن، به شکل "اریانزی" در آمده و در نتیجه کثرت استعمال در طول اعصار، جای فونم‌های "ی" و "ر" عوض شده^(۳) (این پدیده در زبانهای ترکی بسیار رایج است. چنانکه در کلمات تورپاق = توپراق، کؤربو = کوپرو و... ملاحظه می‌شود) و صامت "ی" به صامت "ای" تبدیل یافته و واژه به شکل "ایرانزو" = "ایرانزو" در آمده است (البته این در صورتی است که منابع آشوری درست بازخوانی شده باشند و در این تحول صوتی انگیزه و هدف سیاسی وجود نداشته باشد).

به جز بخش‌هایی از اراضی ماننا که تحت اشغال اورارت قرار داشت، به تقریب بقیه قلمرو آذربایجان کنونی ایران مستقیم یا غیر مستقیم، تحت حاکمیت ایرانزو بود.

گرچه ایرانزو فرمانروای ماننا بود، لیکن در قلمرو او شاهکنشین‌ها و امارات چندی وجود

۱- دیاکونوف، پیشین، ص ۱۲۵

۲- تونقا به معنی یوزپلنگ می‌باشد.

۳- این رویداد در زبانشناسی اصطلاحاً متاتز نامیده می‌شود. [متترجم]

داشت که بازمانده از دوران گذشته و به ظاهر تابع ماننا، لیکن عملاً در امور داخلی خویش آزاد و نیمه مستقل بودند. در عهدی که ایرانزو فرمانروای ماننا بود مهمترین امارات موجود در قلمرو آذربایجان آن روز بدینقرار بودند:

امارت "اوایش دیش" در ناحیه مراغه کنوئی، "زیکرتو" در ناحیه میانه - اردبیل کنوئی و پادشاهی "آنديا" در بخش سفلای دره رود قزل اوزن، و نیز به طن قوی پادشاهی "دیوک"^(۱) در بخش شمالی دره رود قزل اوزن.

عصیان شاهکان

ایرانزو پیش از ۷۱۶ق.م (احتمالاً در ۷۱۷ق.م) در گذشت و پسرش "آزا" جانشین وی شد. او با سارگون دوم پادشاه آشور متحد شد ولی فرمانروایان سرزمینهای زیکرتو، آندیا و اوایش دیش که تابع دولت ماننا و طرفدار اورارت بودند، بدلیل همکاری و هم پیمانی "آزا" با آشور علیه او برخاستند و او را کشته، جنازه اش را به کوه "اوآوش" (سنهن) انداختند. از اینروی سارگون دوم مداخله نموده به ماننا لشکرکشید و با گداتو فرمانروای اوایش دیش را دستگیر ساخته، پوست کند و پسر دوم "ایرانزو" یعنی "اولوسونو"^(۲) را بر تخت نشاند.

لیکن اولوسونو که امرای مخالف آشور پیرامونش را فرا گرفته بودند با اورارت متحد شده علیه آشوریان عصیان نمود و ۲۲ دژ واقع در مرز آشور را به روسای اول شاه اورارت داد. سارگون دوم که ناظر اوضاع بود در ۷۱۶ق.م به ماننا لشکر کشید. "اولوسونو" خود را تسليم رأفت سارگون نمود. ظاهراً وی در نهان با آشوریان در ارتباط بود. و مخالفت او با آشور تا آن هنگام، بدلیل پروای او از اطرافیان بوده است.

تسليم اولوسونو شاه ماننا و گرنش و عذر خواهی وی، سارگون را بسیار خوش آمد. از اینرو پادشاه آشور سنگ نبسته‌ای نقر کرده و در آن ضمن جملاتی پرطمطراق بطور مبالغه‌آمیزی خود را بزرگ نموده و تعظیم و تسليم اولوسونو را متذکر شده است. از مندرجات سنگ نبسته مزبور بخش زیر جالب توجه می‌باشد.

«اولوسونوی مانایی تو صیف کارهای مرا در میان کوههای دست نیافتمن بشنید و چون

۱- نام خاص ناحیه تحت فرمانروایی دیوک دانسته نیست. وی حاکمی بود که از طرف ماننا منصوب شده بود. دولت کوچک "دیوک" هسته پادشاهی آنی ماد بود. ر.گ، تاریخ ماد، ا، م، دیاکونوف، ص ۱۹۳. [متترجم]

پرنده‌ای بر جهید و نزد من آمد و به پایم افتاد. از گناهان او که بی حد و شمار بود در گذشتم، از جنایاتی که مرتکب شده بود چشم پوشیدم. بر او مرحمت نموده و وی را بر تخت پادشاهی نشاندم. ۲۲ دژ و دو شهر مستحکمی را که از روسا و مئاتاتی [امیر ناحیه زیکرتو] بازپس گرفته بودم به او بخشیدم. سرزمین مظلومش را احیاء نمودم. من تصویر پادشاهی خویش را آماده ساخته، بر روی آن شرح پیروزیهای سرورم "آشور" را نگاشتم و از برای ایام آینده در ایزیرتو پایتخت وی (اولوسونو.م) بر افراشتم.^(۱) بنظر می‌رسد که اولوسونو در این ملاقات از سارگون دوم درخواست نموده است تا اراضی ماننا را از اشغال اورارت‌تو آزاد نماید. وی نیز درباره اجابت این تقاضا قول مساعد داده است. در منابع آشوری اطلاعاتی در این خصوص موجود است.

سالنامه‌های سارگون دوم نشان می‌دهد که "روسای" اول شاه اورارت‌تو در ۷۱۶ق.م ۲۲ دژ مانایی را تصرف و دیوک (یکی از امرای تابع ماننا) را به جدایی از ماننا تشویق کرده و وی پسر خود را به عنوان نماینده و گروگان به دربار "روسای" فرستاده است. سارگون در ۷۱۵ق.م این دژ را باز پس گرفت و ضمیمه خاک آشور ساخت، لیکن یک سال بعد آنها را به اولوسونو باز گرداند.

سارگون دوم که از ارتباط میان روسای اول و دیوک با خبر بود، سپس علیه دیوک لشکر کشید و او را به همراه خانواده‌اش به ایالت "هامات" (خامات) سوریه تبعید کرد.

بنظر برخی از تاریخ نگاران این "دیوک" مانایی همان "دیوکس" مذکور در تاریخ هرودوت است^(۲) به عقیده برخی "دیوک" در تبعید در گذشته و پرسش سرانجام به وطن خویش بازگشته است. چنانکه خواهیم دید "خشتريتی" همان پسر دیوک بوده که به سرزمین خود یعنی ماد بازگشته است.

قیام ائلی پی و خارخار

این قیام از سوی اتحادیه قبایل مادی صورت گرفته و از جانب پادشاهی "ائلی پی" مورد حمایت قرار گرفت. این قیام به ایالات "بیت همیان" و "ماننا" نیز کشیده شد.

از آنجاکه این عصیان ماد مرکزی، آگاهانه، هدفمند و برای کسب استقلال صورت گرفته بود و امرای مادی و توده وسیع مردم از آن حمایت می‌کردند، نیروهای آشور نتوانستند آن را بالکل نابود سازند و امرای منطقه با قبول پرداخت مالیات در مقام خود ابقا شدند.

۱- آذربایجان تاریخی، اسماعیل اوف، رشید بگ، باکی ۱۹۳۳، ص ۵۳

۲- ر.ک، رئیس‌نیا، پیشین، ج ۱ ص ۲۰۲

لشکرکشی سارگون دوم در ۷۱۴ ق.م

یکسال پس از فرونشاندن عصیان ایالت‌های مرکزی یعنی در ۷۱۴ قبل از میلاد، سارگون دوم برای تسویه حساب با اورارتؤیان لشکرکشی نمود تا با "روسا" و "متاتتسی" که از دیری فعالیتهاشان را زیر نظر داشت پیکار کند. وی مسیر حمله را طوری تنظیم کرد که در عین حال امرای ماننایی را نیز که حاضر به اطاعت نبودند، منقاد سازد.

تا آنجا که می‌دانیم "روسا" در ۷۱۵ ق.م خاک "اوایش دیش" (منطقه مراغه کنونی) را اشغال کرده بود و "باگدا تو" امیر آن ناحیه به آشوریان خراج نمی‌داد همچنین در نزدیکی آنجا شاهکان "زیکیرتو" و "آنديا" حاضر به اطاعت از آشوریان نبودند از این رو سارگون دوم در ۷۱۴ ق.م ظاهراً برای مطیع ساختن این شاهکان لشکرکشید. "اولوسونو" با ملازمت رایزنان خویش هدایایی به پادشاه آشور تقدیم نمود. سارگون هدایایی نیز از دیگر امیران دهکده‌های مطیع دریافت کرد. در متن آشوری نام ۲۶ تن از این امیران قيد شده است.

"اولوسونو" [برای بار دوم] در دژ "زیردیاککا"^(۱) در ولایت "میسی" هدایایی به سارگون تقدیم نمود و از وی خواست تا بر ضد اورارتولشکرکشی نماید و نیروهای اورارتی را از اراضی شرقی و شمالی دریاچه ارومیه و "سانگی بو تو" اخراج نموده، این نواحی را به ماننا بازگرداند. سارگون برای فریب دشمن روی بسوی جنوب شرق ماننا نهاده، به قلمرو "متاتتسی"، یکی از امرای زیکیرتو وارد شد. متاتتسی در کوه "اوآشدیریککا"^(۲) (کوه بوز گوش کنونی) مخفی شد. روسا پس از اطلاع از ورود سارگون دوم به ناحیه زیکیرتو (نزدیک دریای خزر) شتابان بدنبال او تاخت تا وی را غافلگیر نماید.

سارگون دوم ۱۳ دژ زیکیرتو را ویران کرد و بناگاه مسیر حرکت خویش را تغییر داده متوجه مغرب یعنی ایالت ماننایی "اوایش دیش" که در اشغال اورارتول شد، شد.

نبرد سارگون دوم و روسای اول در دامنه‌های سهند.

SARAKUN DR DAMNEH-HAY SEHEND.
 سارگون در دامنه‌های جنوبی کوه "اوآوش" (سهند) با "روسای" اول رو برو شد. روسا غافلگیر گشت. نبرد در گرفت و "روسای" شکست سنگینی خورد چنانکه به سختی توانست خود را از معركه نجات دهد و به احتمال قوی با دور زدن دریاچه ارومیه از سمت شمال از طریق محال گونئی به "موساییر" گریخت و سپاهیانش تماماً تارومارگشته و رویه فرار نهادند.

سارگون دوم با غلبه خویش بر روسای اول به وعده‌ای که به اولوسونو داده بود بود جامه عمل پوشانده بود. سارگون در یکی از کتبه‌های "متاتاتی" زیکیرتویی و امیران نواحی اطراف را تارومار کرده خواست آشور را برای چیرگی دولتم بر اورارت، تا ابد تأمین نمودم. بر پیکر اورارت که دشمنی کینه‌توز است و بر سپاه متّفقارنش ضربتی فرود آوردم و آنها را در کوه "اوآیش" به گریز و ادار ساختم... من بر روی اهالی "آنديا" و "زیکیرتو" گرد مرگ پاشیدم، پنجه‌های دشمن خشمگین را از سرزمین ماننايان دور ساختم، در حق فرمانروای آنان "اولوسونو" نیکی نمودم و روشی خورشید را برای مردم مصیبت کشیده او تأمین کردم»^(۱).

سارگون دوم سپس متوجه شمال شد اهالی محل که طبق سنت دیرین با بر افروخته شدن آتش بر فراز نقاط بلند، از نزدیک شدن سپاه آشور آگاه شده بودند با اشیاء قابل حمل گریخته، در کوههای سهند و معاره‌های نهان شدند. سارگون نخست دژ "اوشكایا"^(۲) را تسخیر کرد، این دژ که همان اسکوی کنونی است در مرز ماننا و اورارت واقع بود و ساردوری دوم بهنگام تصرف ناحیه "سویی"^(۳) آن را بنا کرده بود. بفرمان سارگون باروهای "اوشكایا" را که چهار متر ضخامت داشت ویران کرده و همه خانه‌های آن و ۱۱۵ دهکده اطرافش را به آتش کشیدند.

سپس نیروهای آشور بسوی شمال پیشروی کرده و دژ "آنیاشتانا" و دهکده‌های اطرافش را ویران ساختند و پس از آن روی به سوی شمال شرق نهاده و دژهای بزرگ "تاروئی - تارماکیس"^(۴) (تبریز کنونی) را تسخیر کردند. تاروئی و تارماکیس دو دژ نزدیک بهم و هر کدام دارای خندقها و باروهای بیرونی و درونی ضخیم و مرتفع برای دفاع بودند. مقاومتهای کوچک و موضعی در هم شکست. سرانجام منجنیق‌ها و دژکوب‌های آشوریان دیوارهای هر دو دژ را فرو ریخته با خاک یکسان ساختند سربازان آشوری انبارهای گندم و جورا غارت کردند و مزارع غله را به آتش کشیده نابود ساختند. این ناحیه (دژهای تاروئی - تارکیس) نیز همچون بخش‌های شمالی دریاچه ارومیه از قریب یکصد سال پیش در دست اورارت‌وئیان بود.

نیروهای آشوری سپس برای باز پس گرفتن ناحیه "سانگی بوتو" - که از یکصد سال پیش در اشغال اورارت‌وئیان بود - و بازگشت به سرزمین خود از طریق شمال دریاچه ارومیه به سوی

۱- آذربایجان تاریخی، باکی ۱۹۹۳، ص ۵۴

2- Uškaya

۳- به ظن قری صوفیان کنونی، ر.ک، رئیس نیا، پیشین، ص ۲۰۷

غرب حرکت نمودند در این پیش روی سارگون باید شهر "اولخو" را که مرکز اصلی اورارتؤیان در این منطقه بود، تسخیر می کرد. این شهر در غرب سلماس کنونی (برخی در شمال غرب و برخی دیگر در جنوب غرب سلماس پنداشته اند) واقع بود. ام دیاکونوف معتقد است که نیروهای سارگون از طریق صوفیان - مرند - خوی حرکت کرده و دژ "اولخو" را تسخیر کرده اند.

محقق ارجمند آقای رئیس نیا نیز با استناد به نظر ادوین رایت نشان می دهد که نیروهای سارگون دوم تنها از طریق مسیر گونشی، و با عبور از آبادیهای میان میشو داغ و دریاچه ارومیه به شهر "اولخو"، سپس به اراضی محال خوی کنونی و از آنجا به سرزمین اصلی اورارتؤیان در آمدند.

برخلاف نظر دیاکونوف و رئیس نیا ما معتقدیم که نیروهای آشوری در صوفیان کنونی دو دسته شده و از هر دو مسیر ناحیه مرند و گونشی بسوی غرب پیش روی کرده اند. دو دسته شدن سپاه آشور بدین لحاظ نیز ضروری بود که هم مناطق مرند - خوی و هم منطقه گونشی از یک قرن پیش بدینسو در اشغال اورارتؤ بود. یقیناً اورارتؤیان در این مناطق دارای قشون و تشکیلاتی بودند که در هم کوییدن آنها ضروری بود و سارگون دوم نسبت به باز پس گیری این نواحی از اورارتؤیان و بازگرداندن آن به ماننا قول مساعد داده بود. بالاخره آشوریان شهر "اولخو" را مسخر ساخته و با گذشتן از کوههای زاگرس به خاک اورارتؤ سرازیر شدند. ادوین رایت منطقه گونشی کنونی را در دورانی که جزو قلمرو اورارتؤ بوده بلحاظ آبادانی و سرسبزی پیشرفته و عالی دانسته و آنجا را با دره فرات مقایسه کرده است. رئیس نیا در این باره چنین می نویسد:

"به نظر ادوین رایت ارتش سارگون از طریق محال گونشی - دامنه آفتاب گیر کوه میشو به سلماس رفته است. دشت سلماس که گفتیم بخشی از ایالت سانگی بوتو بوده از پیش از یک قرن باز تحت تصرف دولت اورارتؤ قرار داشته است. این دشت در پرتو طبیعت مساعد و توجه خاص شاهان اورارتؤ، یکی از آبادترین نقاط آذربایجان و اورارتؤ، شاید هم خاورمیانه بوده است، چنان که ادوین رایت آنجا را از این نظر با دره فرات قابل مقایسه دانسته است. در طی یک قرن حکومت اورارتؤ بر این خطه، ترعه های زیاد و شبکه های آبیاری وسیع، باغات و تاکستانها و کشتزارهای پهناور بیشماری در آن جا احداث گردیده بود. در گزارش لشکرکشی سارگون تذکر شده است که روسا اراضی بایر را به سرزمینی شکوفا بدل کرد، زمین هایی که پیش از آن خشک و بایر بود، به کشتزارها و باغ های میوه پر بار و نیز زمینهای پهناوری به چراگاه بدل شد و اشتiran آن جا در سراسر کشور آوازه یافت. در گزارش ضمناً از بنای شهر اولخو و کشیده شدن آب آشامیدنی از فاصله ای دور به شهر و نیز از ساختمان کاخ مجلل شاهی، در ساحل کانال آب

سخن رفته است»^(۱).

بدون تردید شیوه معماری و هنر بکار رفته در بنای کاخها و ساختمانهای شهر "اولخو" نیز بسان شهرهای "موساسیر" و "توشپا" مهمترین منبع استفاده و سرچشمۀ الهام و اقتباس یونانیان، رومیان، هخامنشان و بطور کلی اقوام هند و اروپایی در معماری بوده است. پیوتروفسکی غارت و به آتش کشیده شدن این کانون مهم فرهنگی بدست آشوریان را با عباراتی آکنده از تأسف چنین تصویر نموده است:

«آشوریان هم چون طوفان و سیل رخته و همه چیز را بر سر راه خویش با خاک یکسان کردند. اهالی که از نزدیکی لشکریان سارگون خبر می یافتدند، شهر خویش را رها می کردند و در کوهها پنهان می شدند. آشوریان در زمینهای تسخیر شده بی درنگ دست به ویرانکاری می زدند. دیوارهای سنگی شهر "به ضرب کلنگ و شمشیر چون کوزه گلین" ویران و با خاک یکسان شد. کاخ شاهی نیز به همین سرنوشت دچار گردید. با این فرق که به هنگام ویران کردن "ستونهای بلند سقف آن را که از چوب سدر بود" به آشور برداشتند. "انبارهای پر از غله شهر" و شرابخانه‌های آن برای غارت به لشکریان آشور سپرده شد. دهانه کانال بسته شد و به باتلاق بدل گشت. در همه این سرزمین "صدای تبرهای آهنین به گوش میرسید" باغها ویران و درختان بریده و به آتش کشیده شد. کشتزارها چنان ویران گشت که یک خوش نیز بر آنها نماند. چمنزارها زیر سم ستوران و گام لشکریان لگدمال شد»^(۲).

در این لشکرکشی سارگون دوم موفق به گشودن توشپا (پایتخت اورارتو) نشد و به سرزمین خویش بازگشت لیکن چند ماه بعد دیگر بار باز آمده شهر موساسیر را اشغال و ویران ساخت. در نتیجه این لشکرکشی اورارتویی‌ها بخش‌هایی از آذربایجان ایران را که در اشغال خود داشتند ترک نموده و مجبور به عقب نشینی به سرزمین خویش در غرب کوههای زاگرس شدند. اوّلوسونو شاه ماننا با استفاده از این موقعیت مرزهای غربی سرزمین ماننا را تا کوههای زاگرس گسترش داد. گرچه سارگون دوم در کتبیه خود تلاش کرده است که ماننا را مطیع خویش قلمداد نماید، لیکن حوادثی که در این دوره رخ داده در کل به نفع دولت ماننا بوده است.

سارگون در ۷۰۵ ق.م به خاک ماد لشکرکشید و در پیکار با جنگاوران دژ "کیلمان" در خاک ماد - که محل دقیق آن مشخص نیست لیکن نزدیک اللی پی بوده است - کشته شد.

ساختار دولتی و اجتماعی

فرهنگ ماننا - مادی و اورارتوبی به دلیل همسایگی و منشأ واحد قومی این اقوام، همسانی بسیاری با یکدیگر داشت. آثار تاریخی مکشوفه مربوطه به تمدن ماننا - ماد در زیویه، حسنلو و گوی تپه بوضوح مؤید این موضوع است، چراکه این آثار تقریباً همانند آثار اورارتوبی است. از سوی دیگر بدليل خویشاوندی و وحدت نژادی ماننایان، گوتیان و لولویان با کاسیان و ایلامیان، بدون تردید فرنگ ماننا - مادی تأثیرگذارده است.

مجموع این پیوندها و قرابت‌ها در ساختار دولتی و مناسبات تولیدی و اجتماعی ماننایان تأثیر نهاده است. در میان این اقوام من جمله در جامعه ماننایی نظام برده‌داری وجود نداشت، چراکه این سیستم دارای زمینه و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی در میان این اقوام نبوده است. در میان ماننایان از دو سه هزار سال پیش از میلاد نظام اداری طایفه‌ای، ساختار ایلی و پیشوای ایل وجود داشت که این سیستم بمرور زمان تبدیل به پادشاهی شده، با اتحاد پادشاهی‌های کوچک، نظام پادشاهی از قرن هفتم ق.م موروثی گشته است. لیکن در عین حال در میان ماننایان - مادها شورای شیوخ که از مظاهر سنن ایلی کهن بود وجود داشت که قدرت پادشاه را محدود ساخته، مانع دیکتاتوری واستبداد وی می‌شد و حتی در موقع لزوم اختیارات او را سلب و به دیگری تفویض می‌نمود. اعضای این شورا از میان اعیان و اشراف، شخصیت‌های مختلف، رؤسای محلی، نزدیکان شاه و فرمانروایان ایلات و ولایات انتخاب می‌شدند و به همین دلیل نیز این شورا بیشتر در راستای منافع طبقات فرازین عمل نموده و بتدریج، نفوذ آن تحت الشعاع اقتدار پادشاه قرار گرفته و از میان رفت. سرزمین ماننا به ایلات و ولایات چندی تقسیم می‌شد. مبنای این تقسیم بندی اتحادیه‌های قومی و قبیله‌ای و ساختار طایفه‌ای بود. بعبارت صحیحتر مبنای این تقسیم بندی طوایف بودند. امرای ایلات و ولایات و رؤسای طوایف، تابع و خراجگزار مرکز، لیکن در عین حال به نوعی خود مختار و در امور داخلی خویش دارای آزادی عمل بودند.

زبان، ادبیات، خط، موسیقی و هنر ماننایان

گرچه هنوز از خط رسمی ماننایان در آن عهد مدرکی در دست نیست مع‌هذا شکی نیست که خط آنان نوعی خط میخی مخصوص و شاید همان خط ایلامی بوده است، چراکه خط رایج

در میان همه اقوام پیوندی زبان آن عهد خط میخی بود.^(۱)

گفتیم که زبان ماننایان جزو گروه زبانهای پیوندی بوده و با زبان هوریان، گوتیان، لولوبیان و کاسیان و ایلامیان، هم ریشه بوده و قرابت بسیار با آنها داشت.

ابن اثیر (۱۲۳۴-۱۱۶۰ م) یکی از مورخان نامی دوران اسلامی است که در دوران جنگهای صلیبی زیسته و تاریخ اتابکان موصل را به نام "اولو الابصار" به رشته تحریر در آورده است. وی در اثر معروف خود به نام "الکامل فی التاریخ" ضمن بحث از دوران حضرت موسی (ع) می‌نویسد:

"رائش بن قیس بن صیفی بن سبا" پادشاه یمن در زمان منوچهر (پادشاه فارس) سوارانی فرستاد که در میان آنها مردی بود به نام شمرین عطاف. وی وارد آذربایجان گردید و با ترکها نبرد نمود. در نتیجه، ترکها مغلوب شدند و عطاف کیفیت مسیر را بر دو سنگ نوشت و آن سنگ در آذربایجان معروف بوده است. منوچهر پادشاه در زمان موسی علیه السلام بوده است. بعد از یمانی‌ها "اسعد بن کرب" معروف به "تبع" وارد آذربایجان شد. اسم تبع "ذوالاذغارین ذی المثار رائش" است و آن هم با ترکان مقاتله نموده و ترکان را شکست داده و به یمن مراجعت نموده است. پس از بازگشت یمنی‌ها، آذربایجان مدت درازی در تحت سیطره ترکها باقی ماند تا این که کی خسرو و افراسیاب (پادشاه ترک) با هم جنگ نمودند...".

از عبارات ابن اثیر بوضوح ملاحظه می‌گردد که در زمان حضرت موسی (ع) یعنی سده سیزدهم قبل از میلاد و پس از آن در دوران اعتلای دولتهای ماننا و ماد در قلمرو آذربایجان کنونی ترکان سکونت داشته و تمدنی بر آورده بودند. بدون تردید مقصود ابن اثیر از ترکان، نیاکان آن روزی ترکان در آذربایجان یعنی ماننایان بوده است.

در بحث از زبان اقوام آسیانیک، به زبان ماننایی نیز اشاره کرده‌ایم در اینجا به ذکر نمونه‌هایی که حاکی از هم‌ریشگی زبان ماننایی با زبان ترکی آذری معاصر است می‌پردازیم.

- ۱- بسان زبان سومری، در زبان ماننایی نیز "پدر" را "آدا" (آتا) می‌خوانندند. حتی امروز نیز در برخی از روستاهای آذربایجان بجای "آتا" واژه "آدا" بکار می‌رود.
- ۲- کلمه "خان" در زبان ماننایی به همان معنایی که این واژه امروز در ترکی آذری دارد بکار می‌رفت بعنوان مثال می‌توانیم به نام "شوما خان" اشاره کنیم. این کلمه در میان ایلامیان نیز به همین معنی بکار رفته است.

۱- سارگون دوم در گزارش سال ۷۱۴ ق.م می‌گوید: "اولوسونو" پادشاه ماننا سنگ یادبود خود را وقف او کرده است. این سنگ یادبود هنوز بدست نیامده لیکن در میخی بودن خط و ماننایی بودن زبان این نبشه تردیدی نمی‌توان داشت.

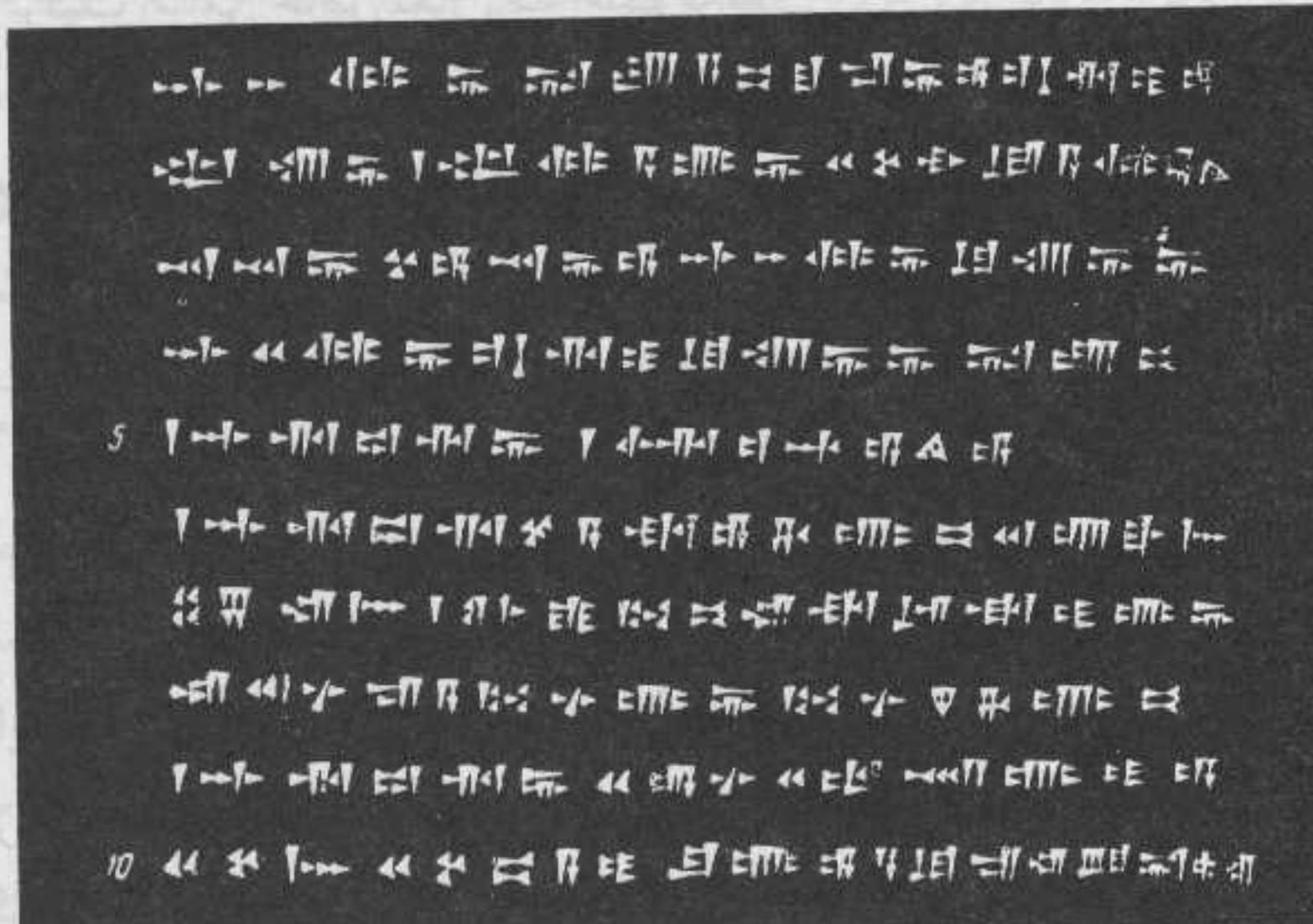
۳- پسوند "تاش" در زبان ماننایی به همان صورتی که در زبانهای معاصر و باستان ترکی وجود داشت در ترکیب اسامی خاص بکار رفته است مانند:

الف) شیمومت وارتاش ب) لی لایرتاش ج) اون تاش قال د) باتاش

۴- نام آتیلا که نامی شناخته در زبانهای ترکی است در میان ماننایان نیز وجود داشته است. چنانکه در نام "هورپ آتیلا" ملاحظه می‌شود.

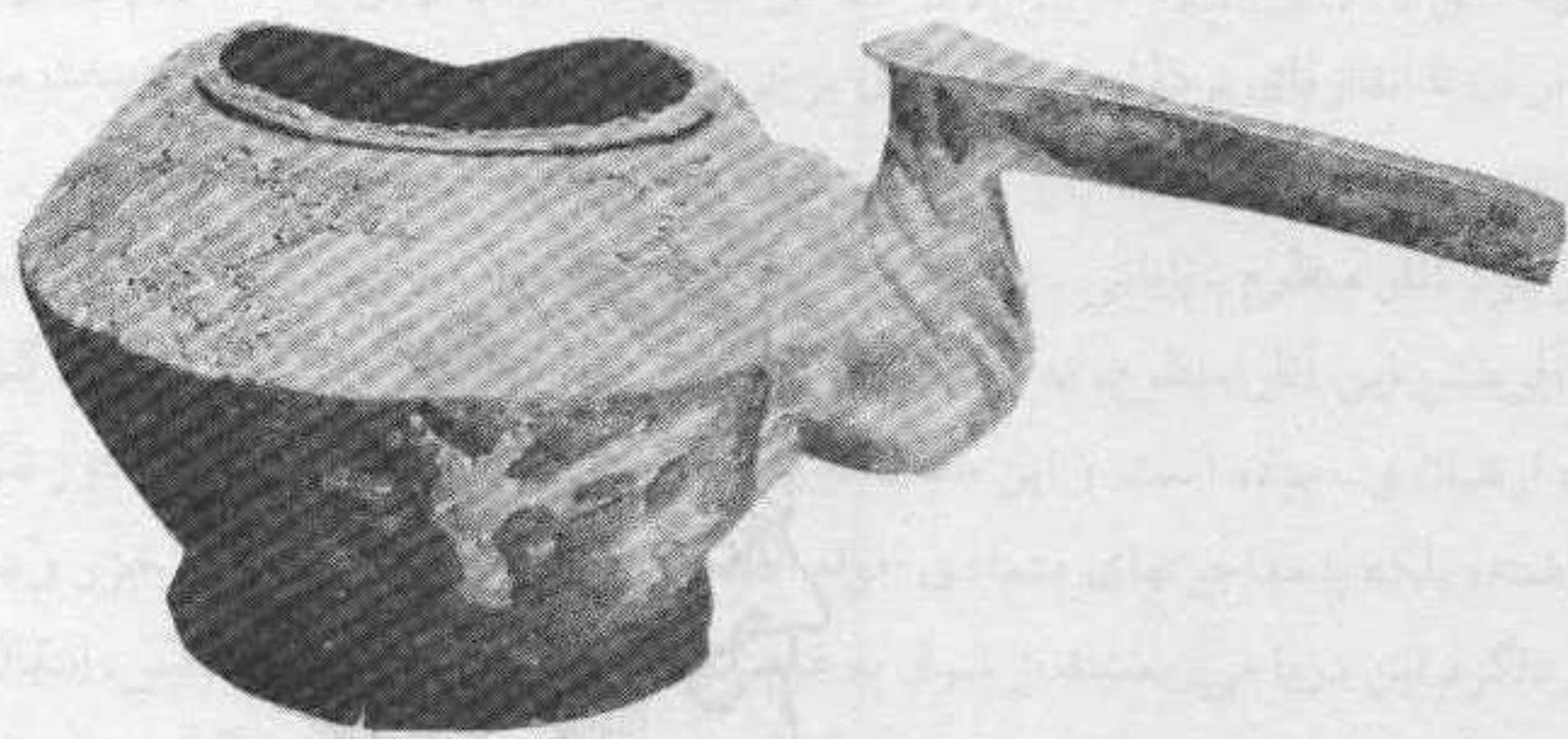
۵- در زبان ماننایی همچون زیان ترکی آذری معاصر واژه "اوچ" (سه) به صورت "اوش" و واژه "قایا" (تخته سنگ) بکار می‌رفت، چنانکه در نام "اوش قایا" (نام قدیم اسکوی کنونی) ملاحظه می‌گردد.

۶- کلمه "آت"- گرچه نمی‌توان معنی دقیق آن را روشن ساخت - در ترکیب برخی واژه‌های قدیم ماننایی بچشم می‌خورد مانند اسامی: آت تارکیت تا - آت کال شو - آت کال سو^(۱). پیشتر در خصوص موسیقی ماننایان گفتیم که ساز و طرز نواختن آن در میان ماننایان کاملاً به همان گونه‌ای بود که در میان ترکان است در اینکه خنیاگران ماننایی بهمراه نواختن ساز نغمه‌ساز نموده و اشعاری را نیز ترنم می‌کرده‌اند تردیدی وجود ندارد. شعر و موسیقی از دیرباز لازم و ملزم یکدیگر بوده‌اند. به یقین این خنیاگران ماننایی در آن دوران یعنی سده‌های دهم تا هشتم ق.م هنگام نواختن از اشعار توده مردم یعنی بایاتی بهره می‌جسته‌اند، چراکه این نوع شعر در آن دوران در فولکور ترکان رواج بسیار داشت. بایاتی‌ها و آغی‌های (مراثی) سروده شده در سوگ آلب ارتونقا (افراسیاب) که در سده‌های ۸۷ ق.م زیسته^(۲) که تا امروز باقی مانده، مؤید همین واقعیت است.

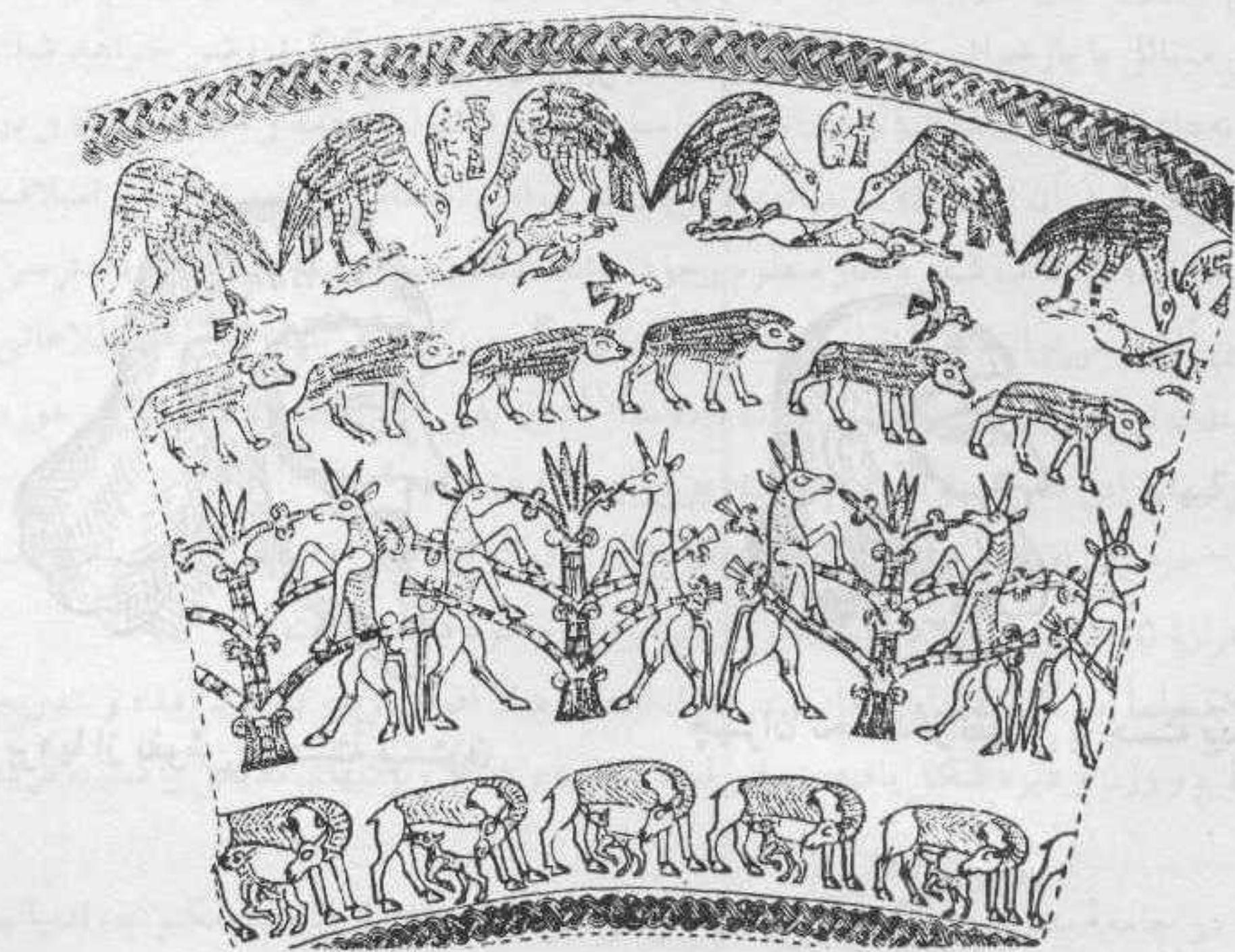


۱ mal (di)-ni uš-ka-sa bi ma-si(-) - n[il]-te² [gi]-š - šu]-ri-i-e
 ke r[u-m] 'ka (?) -di(i)-a-u-ni LUGAL KUR pu-lu-a-di-te² (?)-hi
 (bi)s-ba-j-m KU-te-ba ni e Phal-di-ni ku-ru-ni-ni
 mal (il)i-pa (?)-ni uš si-ri i ku-ru-ni-ni uš-ta-bi
 (sa) do ri m [ha]r ga-si-te e lu-e
 usar du-jal si a-le-e ha-u-bi - XXI E. GALMES
 XLV (20) (XLIV) UBU MES LUDME as-gu-bi [u]nu li-ib-li-i-um
 UGU LUGAL a-pa si a gu-mu-fu(?)-ni gu-mu ša ha-u-bi
 ar du-ru-ru LUGAL DAN [NU] LUGAL al-su-i-re
 (21) E. GALMES LUGAL KUR bi-za-na-ni ea bi-si-ri lu-us pa ERI

سنگ نوشته اور ارتوئی سقین دیل و تلفظ آن



تپه مارلیک، قوری با بدنهٔ نقره‌ای و دستهٔ زرین



تپه مارلیک، پیاله‌ای با نقش افسانه زندگی



فرورتیش از نقوش برجسته بیستون



چیتران تخمه، از نقوش برجسته بیستون



بردیا از نقوش برجسته بیستون

ادبیات

وجود آغنى و بایاتی در زمان آلپ ارتونقا یعنی اوخر سده ۸ و اوایل سده ۷ ق.م و نمونه های بازمانده از آن تا اندازه ای پرده ابهام را از روی برخی واقعیات بویژه در خصوص ادبیات ماننا یان کنار می زند، به این ترتیب که:

۱- وجود آثار منظوم - بایاتی - در سده های ۸-۷ ق.م میان ماننا یان بدین معنی است که سرآغاز آفرینش این آثار منظوم، نه عهد ماننا یان، بلکه بسیار پیش از آن، یعنی دوران گوتیان، لولوبیان، ارتیان و... بوده است و این سنت نه تنها در میان اقوام التصاقی زبان خاور نزدیک وجود داشته، بلکه با مهاجرتهای متmadی اقوام التصاقی زبانی که در حد فاصل خزر و دریاچه آرال و گردآگرد این دریا می زیستند از شرق به غرب و از شمال به جنوب و بالعکس، انتقال یافته و در نتیجه این فرم منظوم از نظر مضمون، شکل، قافیه، وزن و ویژگی های دیگر به صورت یک ژانر منظوم فولکوریک اقوام التصاقی زبان در آمده است.

هنوز آثار بدست آمده از ایلامیان و کاسیان و هوریان به قدر کفايت بازخوانی نشده و نمی توانیم درباره شکل، فرم و حجم آثار منظوم در میان این اقوام به یقین سخن گوییم. بدون تردید این مسائل با بازخوانی ده هزار کتبیه ایلامی موزه دارالفنون شیکاگو روشن خواهد شد. لیکن نمونه های موجود داستانها و حماسه های سومری که تاکنون ترجمه و منتشر شده و در اختیار ماست، مؤید آن است که در میان سومریان که اقوامی التصاقی زبان و نیاکان و اسلاف ماننا یان و مادیها، بوده اند، شعر و آثار منظوم وجود داشته است. هر چند به دلیل عدم دسترسی به اصل این آثار، نمی توانیم درباره شکل، قافیه، وزن و دیگر ویژگی های آنها - به رغم اطلاعاتی که دانشمندان اروپایی در این خصوص ارائه داده اند^(۱) - به یقین اظهار نظر کنیم، لیکن در مورد برخی ویژگی های این آثار می توان به صورت زیر ابراز عقیده نمود:

الف - در میان اقوام و قبایل التصاقی زبان شرق نزدیک از زمانی که در تاریخ شناخته اند، یعنی از هزاره ۶-۵ قبل از میلاد آثار منظوم و نثر موزون وجود داشته است.

ب - مسلماً این آثار به مرور زمان و در طول اعصار میان اقوام مزبور بوجود آمده و بتدریج به لحاظ فرم و وزن و غیره شکل یافته، زیباتر شده و قافیه و دیگر ویژگی های بدیعی را کسب کرده است.

ج - در جامعه بشری چنانکه تاریخ ملتها گواهی می دهد، پیش از ادبیات مکتوب، ادبیات شفاهی و فولکلور ویژه هر ملت وجود داشته و ادبیات شفاهی بنیان ادبیات کتبی را پی افکنده

۱- بهشت و دوزخ در اساطیر بین النهرین، ن. ک ساندرز، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور

بطوری که ادبیات کتبی بر اساس آن شکل یافته و از آن تغذیه نموده است.

۲- بلحاظ وزن، آغی‌هایی که در سده‌های ۷-۸ق.م در سوگ آلپ ارتونقا سروده شده کاملاً هم وزن بایاتی‌های ترکان امروزی من جمله ترکان آذری است یعنی هر مصراج آن شامل ۷ هجا با رکن‌هایی ۳ و ۴ هجایی یا ۴ و ۳ هجایی می‌باشد. بایاتی‌ها (در میان اقوام مختلف ترک نامهای گوناگون و اشکال مختلف دارد) که امروز در ادبیات شفاهی آذریها و تقریباً همه خلقهای ترک رواج گسترده‌ای دارند، کلاً دارای وزنی یکسان‌اند و همانند مراثی آلپ ارتونقا هر مصراج دارای ۷ هجا با ارکان ۴ و ۳ هجایی و ۳ و ۴ هجایی هستند.

بنابراین وزن بایاتی‌ها - که قدم به قدم با زندگی مردم، و حتی رویدادهای سیاسی همگام بوده و همواره به مؤثرترین و ظریفترین و کاملترین صورت در برابر حوادث بازتاب داشته است - بر اساس مدارک تاریخی دست کم از ۲۸۰۰ سال پیش در میان خلق ما وجود داشته است در ضمن بایاتیهای کنونی مان نیز بسان مراثی‌ای که در سوگ آلپ ارتونقا سروده شده تنها شامل ۴ مصraig می‌باشند.

بدین ترتیب بایاتی با رواج گسترده‌اش در ادبیات شفاهی خلق آذری حداقل از چهار، پنج هزار سال پیش بتدریج شکل یافته و بصورت کنونی متحول شده است. روند این تشكّل و تحول تدریجی را می‌توان با مقایسهٔ قافیه‌بندی آغی‌هایی که در رثای آلپ ارتونقا سروده شده با قافیه بندی بایاتی‌های معاصر مشاهده نمود. با این توضیح که اگر بایاتی‌ها و آغی‌های امروز به شکل "آ - آ - ب - آ" است یعنی مصraig‌های اول و دوم و چهارم هم قافیه بوده و قافیهٔ مصraig سوم آزاد است، بایاتی‌های دوران آلپ ارتونقا به شکل "آ - آ - آ - ب" یعنی مصraig‌های اول و دوم و سوم هم قافیه بوده و قافیهٔ مصraig چهارم آزاد است، به بیان ساده‌تر در ادبیات شفاهی ما قافیه‌بندی بایاتی‌ها در طول سه هزار سال اخیر تغییر یافته و به شکل کنونی در آمده است.

۳- پدید آمدن تدریجی بایاتی‌ها در طول چند هزاره در فولکلور ما به این معنی است که بی‌شک، به موازات آن انواع و اشکال و سبکهای مختلف شعر نیز در ادبیات شفاهی ما بتدریج، در پیوند با حوادث تاریخی پدید آمده و شکل یافته است. مانند امثال و حکم، متل‌ها، سایها و....

البته ما مدعی نیستیم که همهٔ انواع فولکلور منظوم کنونی ما، از دوران باستان موجود بوده و یا از آن ایام آغاز به تشكّل نموده است. شاید در این فاصله زمانی طولانی انواع گوناگون فولکلور منظوم نیز پدید آمده و از میان رفته و یا تغییر شکل یافته به انواع فولکلور منظوم کنونی تحول یافته است. به هر تقدیر مسلماً از دوران باستان، ادبیات شفاهی مان به موازات بایاتیها دارای اشکال مختلف منظوم دیگری نیز بوده است. عجالتاً امثال منظوم و ضرب المثل‌های مضبوط در

دیوان الغات الترك را میتوان نمونه هایی از آنها به شمار آورد. مانند «تسیز ترک بُلماس، باشیز بورک بُلماس.» بدینسان می توان گفت که در سده های مورد بحث یعنی قرون دهم تا هشتم ق.م انواع مختلف ادبیات شفاهی منظوم نیز وجود داشته است.

۴- وجود بایاتی و یا بطور کلی انواع گوناگون فولکلور منظوم در میان ماننايان حاکی از وجود آثار منتشر چون داستان و افسانه و غیره در میان آنان نیز هست زیرا:

الف- طبیعتاً آثار منتشر در ادبیات شفاهی، پیش از شعر و یا لااقل همزمان با آن پدید آمده است. براستی نیز نمیتوان گفت که از میان آثار منتشر و منظوم ادبیات شفاهی، نخست کدامیک پدید آمده اند. این هر دو به موازات هم و همزمان با یکدیگر آغاز به تشکّل نموده و به مرور با انتقال از نسلی به نسلی تکامل یافته اند.

گرچه بطور منطقی، تقدم آفرینش آثار منتشر معقول بنظر می آید، مع هذا توجه به این نکته که قدمت موسیقی پیش از آن است، پدید آمدن سخنان منظوم و آهنگین که اقتضای موسیقی است را، دست کم همزمان با نشر قابل قبول می نماید.

بنابراین آفرینش داستان، افسانه و بطور کلی آثار منتشر ادبیات شفاهی ماننایی در سده های دهم تا هشتم ق.م نیز سرنوشتی مانند انواع منظوم آن را دارا بوده است. یعنی همان گونه که تاریخ آغاز تشکّل و روند تکامل تدریجی بایاتی های عهد آلپ ارتونقا به چند هزار سال پیش از آن یعنی به عهد سومریان و ایلامیان، هوریان و... باز می گردد، آفرینش و تشکّل آثار منتشر نیز با همان دوران و اقوام مربوط می باشد.

برای بررسی گسترده تر موضوع باید دید که در ادبیات ماننایی سده های مورد بحث، کدامیں افسانه ها و داستانها و حماسه ها وجود داشته و یا احتمال وجود آن زیاد بوده است؟ گرچه فعلاً از ادبیات شفاهی منتشر ماننایی مدرکی در اختیار نداریم، لیکن اسناد و مدارک مهم دیگری در دست است. این مدارک و اسناد کدامند؟

در سده های مورد بحث و حتی چند هزاره پیش از آن دوران، یعنی در هزاره های پنجم و چهارم قبل از میلاد در همه ولایات غربی جغرافیای کنونی ایران، اقوام التصاقی زبانی می زیستند که دارای منشأ قومی واحدی بودند و از نظر زبان و سنن و رسوم با یکدیگر قرابت داشتند. این اقوام دارای مناسبات نزدیک اقتصادی، فرهنگی، هنری و فنی با یکدیگر بودند. آثار بجا مانده از آنها بوضوح مؤید این ارتباط است. بنابراین اقوام مناطق مذکور در سده های مورد بحث و بسیار پیش از آن تحت نفوذ جوّ هنری و فنی واحدی زیسته، در زمینه هایی چون هنر، معماری، زرگری، و کاربر روی فلزات و... با همدیگر مربوط بوده، به جهت ارتباط متقابل و وابستگی آنها به هم، از یکدیگر متأثر گشته اند. مجموعه این مناسبات، جوّ واحد هنری و

تکنولوژیک حاکم و قرابت زبانی و وحدت قومی، بدون تردید موجب قرابت و یا دست کم تأثیر متقابل ادبیات شفاهی این اقوام در یکدیگر می‌شد.

در خصوص مناسبات اقتصادی، سیاسی، دینی بابل و دیگر دولت-شهرهای میان بین‌النهرین با "ارتنه" در دوران حاکمیت سومر، پیشتر سخن رانده و نشان داده‌ایم که این مناسبات اقتصادی، هنری، فنی و فرهنگی چه در دوران حاکمیت سومریان و چه در روزگار اقتدار اکدیان قوام یافته و هیچگاه متوقف نشده است. حتی گفته‌ایم که در جریان مناسبات سیاسی و ارسال پیک میان فرمانروایان ارتنه و بین‌النهرین، فرمانرو، شورا و کاهنان ارتنه، الهه بزرگ شهر "اروک" یعنی "ایناننا" را متعلق به خود دانسته و از طرف مقابله خواستار عودت آن شده‌اند.

آمد و رفت نمایندگان هیئت‌های حاکمه بین‌النهرین، ایلام و کاسی به ارتنه وحدت دینی، هنری و آداب و سنت مشترک میان ایشان، وحدت و یا قرابت کم و بیش ادبیات شفاهی آنان را به لحاظ موضوع، سبک و نوع تردیدناپذیر می‌سازد. علاوه بر این موضوع منشأ مشترک نیز امکان چنین اظهار نظری را میسر می‌سازد که بگوییم مسیر تکامل فولکلور هم ریشه ایشان نیز بسیار نزدیک بهم بوده و آثار پدید آمده مربوط به سراسر منطقه شرق نزدیک و بخصوص آن اقلیم جغرافیایی می‌باشد که مسکن اقوام التصاقی زیان بوده و محصول مشترک این محیط جغرافیایی است. داستان کوراوغلو نیز در میان همه اقوام ترک زبان به رغم فاصله جغرافیایی آنان از یکدیگر نشر یافته و امروز از مهمترین داستان‌های حماسی و ملی آنها بشمار می‌رود و بنظر همه این اقوام اقامتگاه کوراوغلو چنلی بئل بوده است.

قلمره‌بی که حوادث داستان گیلگمیش در آن رخ میدهد مؤید نظر ماست. چرا که حوادث این قدیمی‌ترین حماسه بشری در ناحیه‌ای که از بین‌النهرین تا خاک آذربایجان کنونی و دریای خزر امتداد می‌یابد، روی می‌دهد.

می‌دانیم که داستان گیلگمیش در دوران اولیه حاکمیت سومریان، یعنی زمانیکه آنان در بین‌النهرین (بابل) میزیستند، توسط سومریان پدید آمده است. در این دوران سومریان به تازگی از آسیای میانه فرار رسیده بودند، دریای خزر و سرزمین آذربایجان کنونی را که سر راهشان واقع بود شناخته و با آذربایجان و ارتنه = آراتا (آذربایجان غربی) که شاخه‌هایی از طوایف سومری نیز در آنجا رحل اقامت افکنده بودند، مناسبات و روابط نزدیک داشتند. بهمین دلیل نیز نام این مناطق در داستان حماسی گیلگمیش انعکاس یافته است. برای مثال به خود داستان رجوع می‌کنیم.

۱- پس از آشنایی و دوستی گیلگمیش با انکیدو یکی از اقدامات آنان کشتن "خومبه‌به" بوده است. "انلیل" خداوند خاک و سرزمین‌ها خومبه‌به را نگهبان جنگل‌های سدر (همان ارتنه یا

منطقه کوهستانی مغرب آذربایجان غربی) نموده بود تا مردم را بر ماند. گیلگمیش بهمراه دوستش انکیدو و برای کشتن خومبه به جنگل های سدر رفته و او را می کشد.

۲- گیلگمیش پادشاه دولت- شهر اوروک پس از مرگ نزدیکترین و عزیزترین دوستش "انکیدو"، به مرگ خود اندیشه و بفکر جاودانگی می افتد و برای دست یافتن به آن، همه جارا جستجو نموده و به تدبیر کاهنان برای پرسیدن اسرار جاودانگی از "اوتناپیشتیم" - که به جاودانگی دست یافته و در دریای دیلمان (خزر) زندگی می کند - از اوروک در جنوب بین النهرين از مسیر آذربایجان کنونی به خزر می آید.

۳- قهرمان داستان بر سر راه خویش از کوه "میشو" (مشو = ماشو) یعنی کوهی که در قلب آذربایجان جنوبی کنونی، در میان مرند و گونشی واقع است می گذرد. نام این کوه در ترجمه احمد شاملو "مشو" و در ترجمه حسن صفوی "ماشو" قید شده است. در داستان گیلگمیش این کوه دارای دو قله است. حقیقتاً نیز کوه مذکور دارای دو قله می باشد که یکی از آنها از سمت جنوب یعنی از شبستر و قله دوم از مرند دیده می شود.

وجود داستان گیلگمیش در ادبیات شفاهی ماننايان در دوران مورد بحث را یک مدرک تاریخی مهم دیگر نیز تأیید می نماید، پیش تر گفتیم که در همه صفحات غربی و مرکزی ایران کنونی و سواحل جنوبی و غربی خزر، جو هنری و تکنولوژیک واحدی در طول چند هزاره حاکم بوده است. در آن دوران نه فقط اقوام التصاقی زبان، بلکه همه اقوام مختلف شرق نزدیک، واجد همین خصوصیت بوده و ادبیاتشان در یکدیگر تأثیر متقابل داشته است.

هم چنانکه فرهنگ و هنر و تکنولوژی سومریان با تأثیر و نفوذ در اقوام منطقه، راهنمای آنان بوده، ادبیات شفاهی که آنان پدید آوردهند نیز بر ادبیات اقوام منطقه در آن عهد و پس از آن تأثیری جدی نهاده است. داستان گیلگمیش نه تنها در ادیانی که در آن زمان و پس از آن بوجود آمد و نیز در ادبیات و فولکلور همه اقوام سامی و التصاقی زبان منطقه تأثیر گذارده، بلکه این داستان به زبان اکثر اقوام باستانی منطقه ترجمه شده و در نتیجه حفاریهای باستانشناسی نسخه های داستان گیلگمیش در زبان برخی از این اقوام بدست آمده است. یکی از این اقوام هوریان هستند که شاخه شرقی آنها در جنوب غربی دریاچه ارومیه میزیستند و اجداد ماننايان بوده اند. حمید حمید در این باره چنین می نویسد:

«.... منظومه گیلگمیش نیز که اینک به زبان بابلی زمان حمورابی و زبان اقوام هیتی و سومری و هوری نسخی از آن بدست آمده است در زمان حمورابی تنظیم شده و مدون گردیده

است»^(۱).

با توجه به اینکه داستان گیلگمیش در ادبیات مکتوب هیتی و هوریانی وجود داشته می‌توان گفت که این داستان در فولکلور و حتی ادبیات مکتوب ماننايان نیز موجود بوده است که حفاری‌های باستانشناسی در قلمرو اقوام هیتی و هوری موجب کشف نسخه‌های داستان گیلگمیش در این زبانها گشته ولی چون در قلمرو اقوام گوتی - لولویی و ماننا حفاری‌های باستانشناسی صورت نگرفته، هنوز نسخه‌های این داستان به زبان اقوام اخیرالذکر بدست نیامده است. ما معتقدیم که این داستان در ادبیات شفاهی و مکتوب مادی، ماننایی و ایلامی نیز وجود داشته است و قرائت ده هزار کتیبه‌ای که در دانشگاه شیکاگو نگهداری می‌شود، این حقیقت را روشن خواهد ساخت.

در ارتباط با وجود داستان و افسانه در ادبیات شفاهی ماننايان در سده‌های مورد بحث، ذکر این نکته را هم لازم می‌دانیم که در فولکلور آنان داستان "مادای - قارا" نیز که در میان طوایف آسیای میانه از جمله اقوام آلتایی رایج بوده، وجود داشته است.

ما از آن رو این نظریه را مطرح می‌کنیم که از این دوران به تدریج واژه "ماد - مادای" به عنوان نام مکان و قوم، در میان ماننايان و دیگر اقوام منطقه از جمله در کتیبه‌های آشوریان ظاهر گشته و بکار رفته است و بدون تردید اقوام ترک زبانی که همنام این داستان بوده‌اند به نواحی آذربایجان در آمده و داستان اخیر را نیز در ترکیب ادبیات شفاهی خود به این سرزمین آورده‌اند. البته این نیز محتمل است که این داستان توسط دیگر اقوام ترکی که تا آن زمان به قلمرو آذربایجان در آمده بودند در میان گوتیان و لولویان نشر یافته بود.

این همه بدین معنی است که در طول سده‌های دهم تا هشتم ق.م در میان ماننايان بدون شک، انواع مختلف منتشر و منظوم ادبیات شفاهی وجود داشته است.

درباره وجود ادبیات مکتوب میان ماننايان در همین سده‌ها از آنجاکه هنوز اثر و مدرکی در دست نیست نمی‌توان اظهار نظر کرد.

اور مو کیتابخاناسی

<http://urmu.birolmali.com>